

❖ مسئله چهارم: اجتهاد واجب تخییری است.

در این مسئله هم گفتیم:

«اجتهاد کردن به سبب اینکه مصداق «وجوب تحصیل مؤمن از عذاب» است، دارای وجوب تخییری عقلی است. گفته شده است که «اجتهاد» یکی از «مؤمن های از عذاب» است که به سبب ادله‌ای که حجیت ظنون خاصه را ثابت می کند، مجتهد به سبب اجتهاد از عذاب احتمالی ایمن می شود. همچنین عدیل اجتهاد در اینجا تقلید است (که در جای خود مؤمن بودن آن را بررسی خواهیم کرد) و عدیل سوم احتیاط است که به سبب تحصیل حکم واقعی، مکلف را از افتادن در عذاب ایمن نگه می دارد.

«لزوم تحصیل مؤمن از عذاب»، وجوب عقلی است که طبعاً مصادیق آن هم دارای وجوب عقلی تخییری می شوند.»^۱

❖ مسئله پنجم: اجتهاد برای کسانی واجب است که علم تفصیلی به احکام ندارند.^۲

در این باره گفتیم:

«به نظر می رسد مقسم اجتهاد، تقلید و احتیاط در کلمات فقهای دیگر، مکلفی است که علم به واقع ندارد و لذا «مکلفین عالم به احکام واقعی» از مقسم مورد نظر خارج اند. و به همین جهت حضرت امام در ابتدای تحریر الوسیله می نویسد:

«أنه يجب علی کلّ مکلف غیر بالغ مرتبة الاجتهاد فی غیر الضروریات - من عباداته ومعاملاته

ولو فی المستحبّات والمباحات - أن یكون إمّا مقلّداً، أو محتاطاً بشرط أن یعرف موارد الاحتیاط»^۳

و مرحوم صاحب عروه در مسئله ۶ هم می نویسد:

«فی الضروریات لا حاجة إلى التقلید، کوجوب الصلاة والصوم ونحوهما، وكذا فی الیقینیات إذا

حصل له الیقین، وفي غیرهما یجب التقلید إن لم یکن مجتهدا إذا لم یمكن الاحتیاط»^۴

❖ مسئله ششم: اگر کسی می تواند ملکه اجتهاد را کسب کند و یا اگر بالفعل اجتهاد کرده است و یا اگر امکان تقلید

برای او فراهم است، باز هم جایز است احتیاط نماید.^۵

۱. همان، ص ۲۶۷

۲. همان، ص ۲۷۱-۲۷۶

۳. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۷

۴. عروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۳

۵. درسنامه فقه سال دهم، ص ۲۷۲

۶. همان، ص ۲۷۷-۲۸۸





❖ مسئله هفتم: صاحب ملکه اجتهاد، اگر در مسئله ای اجتهاد نکرده است جایز است که در آن مسئله از کسی که به صورت بالفعل اجتهاد کرده، تقلید کند.^۱

❖ مسئله هشتم: اگر کسی می‌تواند احتیاط کند، جایز است احتیاط را رها کند و تقلید نماید و یا اجتهاد کند.^۲

❖ مسئله نهم: کسی که می‌تواند تقلید کند، جایز است به دنبال کسب ملکه اجتهاد رفته و اجتهاد کند.^۳

❖ مسئله دهم^۴

❖ مسئله یازدهم: اگر مجتهد به صورت بالفعل در مسئله ای اجتهاد کرده است، در صورتی که مجتهد دیگری را از خود اعلم می‌داند، می‌تواند در همان مسئله به اجتهاد مجتهد اعلم رجوع کرده و مطابق اجتهاد خود عمل نکند ولی اگر کسی را از خود اعلم نمی‌داند، جایز نیست مطابق نظر مجتهدین دیگر عمل کرده و از نظر خود تبعیت نکند.

❖ مسئله دوازدهم^۵

❖ مسئله سیزدهم: (تبدل رأی مجتهد)

اگر نظر مجتهدی تغییر کرد، در صورتی که وقت عمل به تکلیف نگذشته است. واجب است که عمل را مطابق با فتوای جدید اعاده نماید. ولی اگر وقت عمل سپری شده است، واجب نیست که مجتهد اعمال سابق (که مطابق با فتوای سابق بوده است) را قضا نماید. و در این مسئله فرقی بین عبادات و معاملات و همچنین فرقی بین اینکه مستند اجتهاد سابق قطع یا اماره یا اصل عملی بوده است، وجود ندارد.

۱. همان، ص ۲۸۸-۳۰۲

۲. همان، ص ۳۰۲ تا ۳۰۴

۳. همان، ص ۳۰۵-۳۰۶

۴. همان، ص ۳۰۶

۵. همان، ص ۳۱۲-۳۱۵

مباحث تقلید

مقدمه اول: معنای لغوی تقلید



کتاب الماء^۱ می‌نویسد «اقلید» به معنای گردن است^۲ «قلد» را معجم مقاییس اللغة دارای دو معنی برمی‌شمارد: «تعلیق شیء بر شیء دیگری که در پی آن می‌آید» و «بهره‌برداری از آب»^۳ این در حالی است که راغب این ماده را به معنای «تاب دادن و به هم بافتن» معنی کرده است و «قلاده» (گردن بند) را به معنای چیزی که تابیده شده (از تکره و به گردن می‌اندازند)، گرفته است.^۴ مجمع البحرین، قلاده را هر چیزی که به گردن معلّق شده باشد، برمی‌شمارد.^۵ مرحوم مصطفوی، این ماده را به معنای «آویختن همراه با گره زدن» می‌داند.^۶ شاید علت اینکه ایشان «گره زدن» را هم در معنای این ماده دخیل کرده است آن باشد که لغت «مقالید» (در آیه شریفه «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۷) به معنای کلیدها دانسته شده است و ایشان بر این عقیده است که «مفتاح» کلیدی است که می‌گشاید و «مقلاد» کلیدی است که گره می‌زند و می‌بندد.^۸ البته مجمع البحرین (به تبع المصباح المنیر)، «مقالید» را لغت یمانی که از زبان رومی گرفته شده است، برمی‌شمارد. این کتاب می‌نویسد اصل لغت در رومی «اقلیدس» بوده است و در «لغت یمانی» به «اقلید» تبدیل یافته است.^۹ اما باب تفعیل از این ماده یعنی تقلید به صورت‌های مختلف در زبان عربی به کار رفته است که مشهورترین آنها چنین است:

قَلَدَهُ السَّيْفُ: بند شمشیر را به گردن او انداخت (یا: گردن او را با شمشیر قطع کرد)

قَلَدَهُ الْقَلَادَةَ: گردن بند را به گردن او آویخت.

قَلَدَهُ الْعَمَلَ (القضاء، الحكومة و...): اختیار کار را به او وا گذاشت (او را قاضی یا حاکم تعیین کرد)^{۱۰}

قَلَدَ الْبَعِيرَ: بر گردن شتر ریسمانی بست

قَلَدَهُ الدِّينَ: بدهی او را پرداخت کرد.^{۱۱}

۱. نوشته عبد الله بن محمد ازدی (م: ۴۶۶)

۲. ج ۳، ص ۱۰۶۸

۳. ج ۵، ص ۱۹

۴. مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۶۸۲

۵. ج ۳، ص ۱۳۱

۶. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۹، ص ۳۰۷

۷. زمر: ۶۳؛ شوری: ۱۲

۸. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۹، ص ۳۰۷

۹. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۳۱؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۱۲

۱۰. راغب (مطابق ترجمه‌ای که از مفردات شده است) «قَلَدَتَهُ الْعَمَلَ وَ الْهَجَاءُ» را «کار او و هجوگویی او را گردن گرفتیم» معنی کرده است. [ج ۳، ص ۲۴۱]

۱۱. فرهنگ امجدی، ص ۸۵۳؛ المفردات الراغب، ج ۳، ص ۲۴۱



برخی جامع این موارد را چنین برشمرده‌اند: «قرار دادن چیزی بر گردن دیگری در حالیکه آن چیز بر گردن احاطه دارد.»^۱

روشن است که برخی از این معانی را می‌توان برگرفته از معنای اولیه (انداختن بر گردن) دانست. به این معنی که کسی که دین دیگری را می‌پذیرد گویی آن را به گردن خود می‌اندازد و یا کسی که مسئولیت عملی را می‌پذیرد، آن را به گردن گرفته است.

لازم است توجه شود که «قَلَّد» دو مفعول دارد، مفعول اول کسی است که بر گردن او چیزی آویخته می‌شود و مفعول دوم، چیزی است که بر گردن فردی محیط شده است. پس «قَلَّدَ زَيْدٌ عَمْرًا السَّيْفَ»، زید مقلِّد (به کسر)، عمر مقلِّد (به فتح) و سیف هم مقلِّد (به فتح) می‌باشد.

برای این استعمال می‌توان به روایت «قَلَّدَهَا [الْخِلاَفَةَ] رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا» استفاده کرد که در آن مفعول دوم یعنی خلافت مقدم شده است.

البته گاهی مفعول دوم حذف می‌شود مثل اینکه گفته می‌شود: «قَلَّدْتُ الْبَعِيرَ» (یعنی بر گردن بعیر طناب را انداختم، طناب حذف شده است) و گاهی مفعول اول حذف می‌شود مثل اینکه می‌گوییم «قَلَّدْتُ السَّيْفَ» یعنی بر گردن خود شمشیر را آویختم؛ که گردن حذف شده است)

حال اگر گفته می‌شود: «قَلَّدْتُ الْمَجْتَهِدَ» ممکن است مجتهد مفعول اول باشد (یعنی بر گردن مجتهد انداختم مسئولیت را) و ممکن است مجتهد مفعول دوم باشد (یعنی «قَلَّدْتُ نَفْسِي الْمَجْتَهِدَ»، یعنی بر گردن خود آویختم التزام به قول مجتهد را)^۲

همچنین این ماده وقتی به باب تَفَعَّلَ می‌رود، دارای معنای «پذیرش و مطاوعه انداختن» می‌شود:

تَقَلَّدَ السَّيْفَ: شمشیر را بر دوش افکند.

تَقَلَّدَ الْأَمْرَ: آن کار را بر عهده گرفت.

تَقَلَّدَتِ الْمَرْأَةُ الْقِلَادَةَ: آن زن گردن‌بند را بر گردن بست.^۳

نکته اول: از این ماده، علاوه بر کلمه «مقالید» که دو بار در قرآن مورد اشاره است («لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۴)، دو بار هم کلمه «قلائد» به کار رفته است.^۵

۱. الموسوعة الفقهية، ج ۱۳، ص ۱۵۴

۲. ن ک: مسوعه الفقه الاسلاميه، ج ۳۱، ص ۱۳

۳. فرهنگ امجدی، ص ۲۳۹

۴. زمر: ۶۳؛ شوری: ۱۲

۵. مانده: ۲ و ۹۷

در این دو آیه شریفه، «قلائد» (که در عطف به «هدی» به کار گرفته شده است)، جمع قلاده (گردنبند) است به معنای آن چیزهایی دانسته شده است که به شترها و چهارپایان می‌بسته‌اند و کنایه از حیوانی است که به گردن آنها چیزهایی بسته می‌شده که قربانی بودن آنها معلوم شود.^۱



۱. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۳۰۷